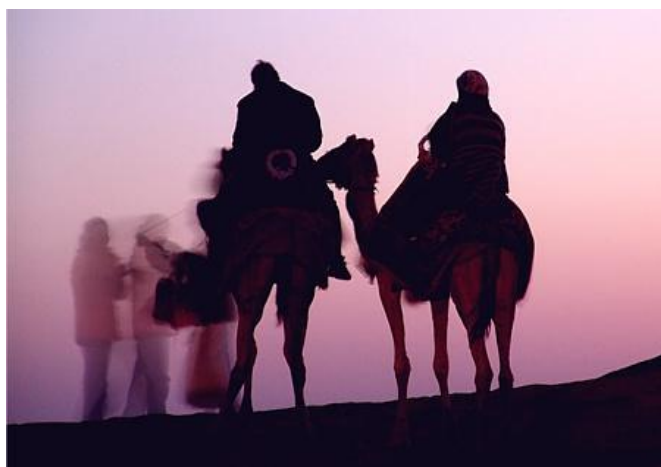


ناصر خسرو بلخی، حسن صباح و اسماعیلیه

(صبح)



ناصر خسرو بلخی



ناصر خسرو بلخی - در سایه ی هوش سرشار و روح پژوهشگر خویش از دانش های دوران خود مانند فلسفه، اختر شناسی، کیهان شناسی، طب، کان شناسی، هندسه ی اقلیدوسی، موسیقی، علوم دینی، نقاشی، سخنوری و ادبیات بهره ها گرفت.





ناصر خسرو قبادیانی بلخی (۴۸۱-۳۹۴ قمری) از شاعران برجسته ی است که با دانش های روزگار خود نیز آشنا بود. او طی سفری هفت ساله از سرزمین های گوناگونی دیدن کرد و گزارش آن را در سفرنامه ای به یادگار گذاشت. در مصر با فرقه ی اسماعیلیه آشنا شد و به خدمت خلیفه ی فاطمی مصر، المستنصر بالله، رسید. او برای فراخواندن مردم به مذهب اسماعیلی به خراسان بازگشت، اما مردم آن جا چندان از دعوت او خشنود نبودند. به ناچار در سرزمین کوهستانی یمگان در بدخشان گوشه نشین شد و به سرودن شعر و نگارش کتاب هایی در زمینه ی باورهای اسماعیلیان پرداخت.

ابومعین حمیدالدین ناصر خسرو قبادیانی مروزی بلخی، در سال ۳۹۴ هجری در قبادیان، دیده به جهان گشود. جوانی را به فراگیری دانش‌های گوناگون پرداخت و در سایه‌ی هوش سرشار و روح پژوهشگر خویش از دانش‌های دوران خود مانند فلسفه، اخترشناسی، کیهان‌شناسی، طبی، کانی‌شناسی، هندسه‌ی اقلیدوسی، موسیقی، علوم دینی، نقاشی، سخنوری و ادبیات بهره‌ها گرفت. خود او در این باره می‌گوید:

به هر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور
نماند از هیچگون دانش که من زان نکردم استفادت بیش و کم تر
با این همه، چون ناصر خسرو از خانواده‌ی برخوردار و دیوان‌سالار بود، در سال‌های پایانی فرمان‌روایی سلطان محمود غزنوی به کار دیوانی پرداخت و این کار را تا چهل و سه سالگی در دربار سلطان مسعود غزنوی و دربار ابوسلیمان جغری بیک داوود بن میکائیل ادامه داد. پیوستن او به دربار سرآغاز کامجویی‌ها، شراب‌خواری‌ها و بی‌خبری‌های او بود و گاه برای خشنودی درباریان با گفته‌های هزل‌آلود خود دیگران را به مسخره می‌گرفت. خود او پس از آن‌که از آن آلودگی‌ها کناره گرفت، خود را به خاطر آن سخنان بیهوده این‌گونه ملامت می‌کند:

اندر محال و هزل زبانت دراز بود و اندر زکات دستت و انگشتکان قصیر
بر هزل کرده وقف زبان فصیح خویش بر شعر صرف کرده دل و خاطر منیر
آن کردی از فساد که گر یادت آیدت رویت سیاه گردد و تیره شود ضمیر
چشمت همیشه مانده به دست توانگران تا اینت پانذ آرد و آن خز و آن حریر
اما همین که به چهل سالگی پا گذاشت کم‌کم از کرده‌های خود پشیمان شد و سرانجام در پی خوابی شگفت بسیار دگرگون شد. خود او سرگذشت آن دگرگونی را در آغاز سفرنامه چنین نوشته است:


”شب‌ی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند.
اگر بهوش باشی بهتر است. من جواب گفتم که: حکیمان جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب دادی: در بی‌خودی و بی‌هوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بی‌هوشی رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید. گفتم که: من این از کجا آرم؟ گفت: جوینده یابنده باشد. سپس، به سوی قبله اشاره کرد و دیگر سخن نگفت.“


هنگاهی که از خواب بیدار شد، آن گفته‌ها با او بود و بر او اثری ژرف گذاشت و با خود گفت: “از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون باید که از خواب چهل‌ساله نیز بیدار شوم.” و چنین اندیشید که همه‌ی

کردار خود را دگرگون کند و از آنجا که در خواب او را به سوی قبله نشان داده بودند، بر آن شد که سفری به مکه داشته باشد و آیین‌های حج را به جا آورد. او سفر خود را در سال ۴۳۷ هجری از مرو و با همراهی برادرش ابوسعید و یک غلام هندی آغاز کرد. او از بخش‌های شمالی ایران به سوریه و آسیای صغیر و سپس فلسطین، مکه، مصر و بار دیگر مکه و مدینه رفت و پس از زیارت خانه‌ی خدا از بخش‌های جنوبی ایران به وطن بازگشت و راهی بلخ شد. پیامد آن سفر هفت ساله و سه هزار فرسنگی برای او دگرگونی فکری و برای ما سفرنامه‌ی ناصر خسرو است.

ماندگاری سه ساله‌ی ناصر خسرو در مصر باعث آشنایی او با پیروان فرقه‌ی اسماعیلیه و پذیرش روش و آیین آنان شد. پیروان آن آیین بر این باور بودند که امامت پس از امام جعفر صادق (ع) به یکی از فرزندان ایشان به نام محمد بن اسماعیل رسید که همچنان زنده است و پنهانی زندگی می‌کند. از آنجا که پیروان اسماعیل به خردورزی اهمیت زیادی می‌دانند، ناصر خسرو به آن فرقه گرایش پیدا کرد و به جایگاهی دست یافت که در مصر به خدمت خلیفه‌ی فاطمی مصر، المستنصر بالله ابوتیمیم معد بن علی (۴۸۷-۴۲۰ هجری قمری) رسید و از سوی او به عنوان حجت خراسان برگزیده شد.

ناصر خسرو در بازگشت، که همزمان با آغاز فرمانروایی سلجوقیان بود، در آغاز به بلخ رفت و در آنجا به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداخت. چیزی نگذشت که با مخالفت‌های گروه زیادی از مردم آنجا رو به رو شد و بیم آن بود که کشته شود. خود در این باره می‌گوید:

در بلخ ایمن‌اند ز هر شری می‌خوار و دزد و لوطی و زن‌باره
ور دوستدار آل رسولی تو چون من ز خان و مان شوی آواره

از این رو، به شهرهای دیگر خراسان و برخی شهرهای مازندران روی آورد و کار تبلیغی خود را ادامه داد. به نظر می‌رسد در مازندران پیروانی گرد او را گرفتند، با این همه چندان به او روی خوش نشان ندادند و در هر جا با چوب و سنگ از او پذیرایی کردند. سرانجام به یمگان در بدخشان رفت تا در خلوت آن سرزمین کوهستانی روزگار گذراند و بر تنهایی خود مویه کند و روزگار را به نگارش کتاب بگذراند. بیش‌تر آثار او طی پانزده سال ماندن در همین کوهستان به نگارش درآمدند. او در آن سال‌ها از پشتیبانی علی بن اسد بن حارث، که اسماعیلی مذهب بود و ناصر خسرو کتاب جامع الحکمتین خود را به درخواست او نوشته است، برخوردار بود. سرانجام در همان سرزمین به سال ۴۸۱ قمری دیده از جهان فروبست.



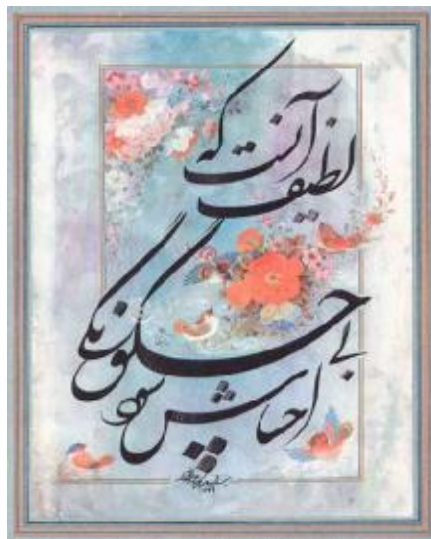
سال شمار زندگی

- ۳۹۴ هجری قمری: در قبادیان به دنیا آمد.
- ۴۳۷ هجری قمری: سفر خود را به سوی مکه آغاز کرد.
- ۴۳۸ هجری قمری: به بیت المقدس وارد می‌شود.
- ۴۴۴ هجری قمری: سفر هفت‌ساله‌اش به پایان می‌رسد و به بلخ وارد می‌شود.
- ۴۵۳ هجری قمری: به دلیل تبلیغ برای فرقه‌ی اسماعیلی از بلخ رانده می‌شود. زاد المسافرین را نیز در همین سال می‌نگارد.
- ۴۶۲ هجری قمری: جامع الحکمتین را به نام امیر بدخشان، شمس‌الدین ابوالمعالی علی بن اسد حارث، نوشت.
- ۴۸۱ هجری قمری: در یمگان بدخشان از دنیا رفت.

نگارش‌های ناصر خسرو

۱. سفرنامه
۲. دیوان شعر
۳. زادالمسافرین، در اثبات باورهای پایه‌ای اسماعیلی‌ها به روش استدلال است.
۴. وجه‌الدین (روی دین)، در تاویل‌ها و باطن‌های عبادت‌ها و فرمان‌های دین به روش اسماعیلیان است.
۵. سعادت نامه
۶. روشنایی نامه (منظوم)
۷. خوان اخوان، پیرامون باورهای دینی اسماعیلیان است.
۸. شش فصل (روشنایی نامه نثر)
۹. گشایش و ره‌ایش
۱۰. عجائب الصنعه
۱۱. جامع الحکمتین، شرح قصیده‌ی ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی
۱۲. بستان العقول، در دست نیست و تنها در جامع الحکمتین از آن نام برده است.
۱۳. لسان العالم، در دست نیست و تنها در جامع الحکمتین از آن نام برده است.
۱۴. اختیار الامام و اختیار الایمان، در دست نیست و تنها در جامع الحکمتین از آن نام برده است.
۱۵. رساله الندامه الی زاد القیامه، زندگی‌نامه‌ی خود نوشت که برخی به او نسبت داده‌اند.

شعر ناصر خسرو



من آنم که در پای خوکان نریزم
مرین قیمتی در لفظ دری را



شعرهای ناصر خسرو در سبک خراسانی سروده شده است، سبکی که شاعران بزرگی مانند رودکی، عنصری و مسعود سعد سلمان به آن شیوه شعر سروده‌اند. البته، شعر او روانی و انسجام شعر عنصری و مسعود سعد سلمان را ندارد، چرا که او بیش از آن که شاعر باشد، اندیشمندی است که باورهای خود را در چهارچوب شعر ریخته است. شاید او را بتوانیم نخستین اندیشمندی بدانیم که باورهای دینی، اجتماعی و سیاسی خود را به زبان شعر بیان کرده است.

در دیوان او سوای ستایش بزرگان دین و خلیفه‌های فاطمی از ستایش دیگران، وصف معشوق و دل‌بستگی‌های زندگی چیزی نمی‌بینیم و حتی وصف طبیعت نیز بسیار اندک است. هر چه هست پند و اندرز و روشنگری است. گاهی نیز دانش‌های زمان خود از فلسفه، پزشکی، اخترشناسی و شگفتی‌های آفرینش را در قصیده‌های خود جای می‌دهد تا از این راه خواننده را به فکر کردن وادارد و باورهای خود را اثبات کند.



ناصر خسرو شعرهای خود را در قالب قصیده گفته و از غزل گریزان است. او بارها از غزل سرایان روزگار خود انتقاد کرده است، چرا که بر این باور بود در زمانی که مفهوم عرفانی عشق از درون تهی می‌شود و آنجا که دل و عشق را با سیم و زر معامله می‌کنند، چه جای آن است که عاشق رنج و سختی دوری را تحمل کند:



جز سخن من ز دل عاقلان مشکل و مبهم را نارد زوال
خیره نکرده‌ست دلم را چنین نه غم هجران و نه شوق وصال
نظم نگیرد به دلم در غزل راه نگیرد به دلم در غزال
از چو منی صید نیابد هوا زشت بود شیر، شکار شگال
نیست هوا را به دلم در، مقر نیست مرا نیز به گردش، مجال
او به همان اندازه که ستایش امیران و فرمانروایان را نادرست می‌داند، غزل‌سرایی برای معشوقان و دلبران را نیز بیهوده می‌داند. بی‌گمان او شیفته‌ی خردورزی است و شعری را می‌پسندد که شنونده را به فکر کردن وادارد. از این روست که چنین می‌گوید:

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی یکی نیز بگرفت خنیاگری را
تو برپایی آنجا که مطرب نشیند سزد گر ببری زبان جری را
صفت چند گویی به شمشاد و لاله رخ چون مه و زلفک عنبری را
به علم و به گوهر کنی مدحت آن را که مایه‌ست مر جهل و بد گوهری را
به نظم اندر آری دروغی طمع را دروغست سرمایه مر کافری را
پسندوست با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را
من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را
او ستایش را ویژه‌ی خداوند، پیامبران و امامان می‌داند و در این راه شعرهایی نکو سروده است. او در قصیده‌ای نام همه‌ی پیامبرانی را که در قرآن آمده است، می‌آورد و از رویارویی آنان به فرمانروایان ستمگر سخن می‌گوید. در قصیده‌ای دیگر از عشق خود به قرآن و پیامبر اسلام چنین می‌گوید:

گزینم قرآنست و دین محمد همین بود از پیرا گزین محمد
یقینم که من هر دوان را بورزم یقینم شود چون یقین محمد
کلید بهشت و دلیل نعیم حصار حصین چیست؟ دین محمد

ناصر خسرو بر این باور است که جوانمردی و بزرگی را پس از پیامبر اکرم (ص) تنها باید از علی و فرزندان او آموخت:

یافت احمد به چهل سال مکانی که نیافت به نود سال براهیم از آن عرش عشیر
علی آن یافت ز تشریف که زو روز غدیر شد چو خورشید درخشنده در آفاق شهیر
گر به نزد تو به پیریست بزرگی، سوی من جز علی نیست بنایت نه حکیم و نه کبیر
با این همه ناصر خسرو شعرهایی در ستایش المستنصر بالله، خلیفه‌ی فاطمی، دارد که از نقطه
ضعف‌های او به شمار می‌آید. ناصر خسرو او را جانشین پیامبر معرفی می‌کند و می‌گوید:
میراث رسول است به فرزندش از او علم زین قول که او گفت شما جمله کجایید
فرزند رسول است، خداوند حکیمان امروز شما بی‌خردان و ضعفا
از دیگر ویژگی‌های شعرهای ناصر خسرو، فراخواندن مردم به خودشناسی است که در کتاب
روشنایی نامه بسیار به آن پرداخته است. او خودشناسی را نخستین گام در راه شناخت جهان هستی
می‌داند و می‌گوید:

بدان خود را که گر خود را بدانی ز خود هم نیک و هم بد را بدانی
شناسای وجود خویشتن شو پس آن‌گه سرفراز انجمن شو
چو خود دانی همه دانسته باشی چو دانستی ز هر بد رسته باشی
ندانی قدر خود زیرا چنینی خدا بینی اگر خود را ببینی
تفکر کن بین تا از کجایی درین زندان چنین بهر چرایی
ناصر خسرو بنیاد جهان را بر عدل می‌داند و بر این باور است که با خردورزی می‌توان داد را از ستم
باز شناخت:

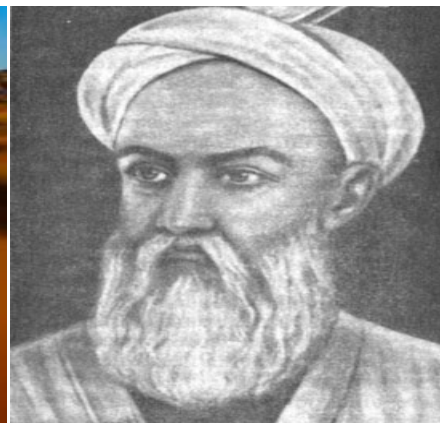
راست آن است ره دین که پسند خرد است که خرد اهل زمین را ز خداوند عطا است
عدل بنیاد جهان است ببندیش که عدل جز به حکم خرد از جور به حکم که جداست
او بر ستمکاران می‌تازد و آنان را از گرگ درنده بدتر می‌داند:
گرگ درنده گرچه کشتنی است بهتر از مردم ستمکار است
از بد گرگ رستن آسان است وز ستمکار سخت دشوار است
سپس همگان را این گونه از ستمکاری باز می‌دارد:

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند انگور نه از بهر نبید است به چرخشت
عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که که را کشتی تا کشته شدی زار تا با ز کجا کشته شود آن که تو را کشت

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت
او مردمان را از همکاری با ستمگران و مردمان پست نیز باز می‌دارد:
مکن با ناکسان زنهار یاری مکن با جان خود زنهار خواری
بپرهیز ای برادر از لئیمان بنا کن خانه در کوی حکیمان
و این گونه بر دانشمندانی که دانش خود را در راه پایداری حکومت خودکامگان به کار می‌گیرند،
می‌تازد:

علما را که همی علم فروشند ببین به ربایش چو عقاب و به حریصی چو گراز
هر یکی همچو نهنگی و ز بس جهل و طمع دهن علم فراز و دهن رشوت باز
کوتاه سخت آن که ناصر خسرو در شعرهای خود مردم را به خردورزی فرامی‌خواند و از ستمکاری و
یاری رساندن به ستمکاران باز می‌دارد. او از مردم می‌خواهد راه پیامبر و اهل بیت او را ببیمایند که
سرچشمه‌ی دانش و آگاهی و چراغ راه آدمی هستند. او خود در این راه گام بر می‌داشته و در این راه
سختی‌های فراوانی را به جان چشیده است. او نمونه‌ی آدم‌هایی است که در راه باورهای خود از
سختی‌ها نمی‌هراسند و می‌کوشند مردمان را نیز به راه درست رهنمون باشند.

سفرنامه‌ی ناصر خسرو



سفرنامه‌ی ناصر خسرو گزارشی از یک سفر هفت ساله است که در ششم جمادی الاخر سال ۴۳۷
قمری (اول فروردین « حمل » ۴۱۵ یزگردی) از مرو آغاز شد و در جماددی الاخر سال ۴۴۴
قمری (اول فروردین ۴۱۶ یزگردی) با بازگشت به بلخ پایان پذیرفت. او از مرو به سرخس، نیشابور،
جوین، بسطام، دامغان، سمنان، ری، قوه و قزوین می‌رود و از راه بیل، قیان، خرزویل و خندان به
شمیران می‌رسد. از آنجا به سراب و سعیدآباد می‌رود و به تبریز می‌رسد. سپس از راه مرنند، خوی،

برکری، وان، وسطان، اخلاط، بطلیس، قلعه‌ی قف انظر، جایگاه مسجد اویس قرنی، ارزن، میافارقین، به آمد در دیار بکر (در ترکیه‌ی امروزی) وارد می‌شود.

از آنجا با گذشتن از شهرهای شام (سوریه) از جمله حلب به بیروت، صیدا، صور و عکا (در لبنان امروزی) می‌رود. سپس از راه حيفا به بیت المقدس می‌رسد. ناصر خسرو از قدس به مکه و مدینه می‌رود و از راه شام به قدس باز می‌گردد و راه مصر را در پیش می‌گیرد. او از قاهره، اسکندریه و قیروان بازدید می‌کند و از راه دریا به زیارت مکه و مدینه می‌رود. سپس از همان راه باز می‌گردد و از راه آبی نیل با کشتی به اسیوط، اخیم، قوص و آسوان (در مصر) می‌رود. او از برخی شهرهای سودان بازدید می‌کند و از راه دریای سرخ به جدّه و مکه می‌رود و شش ماه را در کنار خانه‌ی خدا می‌ماند. از مکه به سوی لحاسا و سپس بصره می‌رود و به عبادان (آبادان) می‌رسد. آن‌گاه به بندر مهربان می‌رود و از آنجا به ارجان (در نزدیکی بهبهان) می‌رسد و به لردغان، خان‌لجان و اصفهان وارد می‌شود. سپس از نایین، طبس، قاین می‌گذرد تا در پایان سفر به بلخ برسد.



دستاورد این سفر هفت ساله‌ی سه‌هزار فرسنگ برای ناصر خسرو رشد فکری و برای ما یادداشت‌های ارزنده‌ای است که او از دیده‌ها و شنیده‌های روزانه‌اش برداشته است. یادداشت‌های او بسیار روشن، دقیق، به دور از گزافه‌گویی و عبارت‌پردازی است که آن‌ها را پس از بازگشت به خوبی تنظیم کرده و به صورت کتابی درآورده است. با خواندن این سفرنامه با دنیای اسلام در نیمه‌ی نخست سده‌ی پنجم هجری آشنا می‌شویم و از آداب و فرهنگ مردمان و شکوفایی شهرهای اسلامی در آن زمان آگاه می‌شویم.



سرزمین‌هایی که ناصر خسرو از آن‌ها گذشته، بخشی زیر نفوذ سلجوقیان بوده است و بخشی را فرمان‌روایان محلی اداره می‌کردند. بر مصر و شام و حجاز نیز خلیفه‌های فاطمی فرمان می‌راندند. اما توصیف این سرزمین‌ها در سفرنامه‌ی ناصر خسرو چندان متفاوت نیست و در همه جا از آبادی‌ها و ویرانی‌ها یکسان سخن گفته است. او در همه جا از امنیت و آرامش شهرها ستایش می‌کند، اما از ناآرامی و تاخت و تاز عرب‌ها در میان مکه و مدینه نیز می‌گوید.

ناصر خسرو دیده‌ها و شنیده‌های خود را به‌خوبی بازگو کرده است و به نقاشی می‌ماند که دیده‌های خود را به رنگ و ازگان به تصویر کشیده است. هر بخش از سفرنامه‌ی او که به توصیف یک جایگاه جغرافیایی مربوط است، به عکسی می‌ماند که عکاسی هنرمند از آن جایگاه گرفته است. برای نمونه به وصفی که او از شهر اصفهان نوشته است، توجه کنید: “شهری است بر هامون نهاده، آب و هوایی

خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فرو برند، آبی سرد و خوش بیرون آید. و شهر دیواری حصین دارد و دروازه‌ها و جنگ‌گاه‌ها ساخته و بر همه بارو و کنگره ساخته. و در شهر جوی‌های آب روان و بناهای نیکو و مرتفع. و در میان شهر مسجد آدینه بزرگ و نیکو

و باروی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیم است و اندرون شهر همه آبادان، که هیچ از وی خراب ندیدم، و بازارهای بسیار، و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر او دویست مرد صراف بود و هر بازاری را دربندی و دروازه‌ای و همه‌ی محله‌ها و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم و کاروانسرای پاکیزه بود. و کوچه‌ای بود که آن را کوطران می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای نیکو و در هر یک بیاعان و حجره‌داران بسیار نشسته. و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یک هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم، هیچ بازدید نیامد که چگونه فرود آمدند که هیچ جا تنگی نبود و تعذر مقام و علوفه.

از نوشته‌های ناصر خسرو به‌خوبی می‌توان به وضعیت کشاورزی، نوع محصولات، چگونگی آبیاری، صنعت، دانشمندان و بزرگان، استحکامات، چگونگی اداره‌ی شهر، ساختمان‌های مهم، زیارتگاه‌ها، روابط بازرگانی، آیین‌ها و باورهای مردمان، روی‌دادهای مهم تاریخی و بسیاری از ویژگی‌های مردمان و سرزمین‌های اسلام در آن دوران پی برد. در ادامه به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

= بانکداری: پیرامون صرافی و چگونگی داد و ستد مردم بصره چنین نوشته است: «و حال بازار آن‌جا، چنان بود که آن کسی را که چیزی بود به صراف دادی و از صراف خط بستدی و هرچه بایستی بخیریدی و بهای آن را به صراف حواله کردی و چندان که در آن شهر بودی، بیرون از خط صراف چیزی ندادی.» و خود او نوشته است که در آن زمان، «امیر بصره پسر باکالیجار دیلمی، ملک پارس، بود. وزیرش مردی پارسی بود و او را ابونصر شهردان می‌گفتند.» همچنین نوشته است که در زمان پادشاهان سلجوقی بازاری به نام بازار صرافان وجود داشت که دوصدمرد صراف در آن به کار صرافی می‌پرداختند.

= فانوس دریایی: هنگام دور شدن از جزیره‌ی آبادان چیزی مانند گنجشک را در میان دریا می‌بیند و پس از این که اندکی نزدیک‌تر می‌شود آن را بزرگ‌تر می‌بیند و می‌پرسد: «آن چه چیز است» و پاسخ می‌شود: «خشاب» و سپس این گونه به توصیف آن می‌پردازد: «چهار چوب است عظیم از ساروج، چون هیبت منجیق نهاده‌اند. مربع، که قاعده‌ی آن فراخ باشد و سر آن تنگ و علو آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفال‌ها و سنگ‌ها نهاده، پس از آن که آن را به چوب به هم بسته و بر مثال ثقفی کرده و بر سر آن چهارطاق ساخته که دیدبان بر آن‌جا شود. و این خشاب را بعضی می‌گویند بازرگانی بزرگ ساخته است و بعضی گفتند که پادشاهی ساخته است. و غرض از آن دو چیز بوده است: یکی آن که در آن حدود که آن است، خاکی گیرنده است و دریا تنگ، چنان که اگر

کشتی بزرگ به آنجا رسد بر زمین نشیند و کس نتواند خلاص کردن. دوم آن که جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد ببینند و احتیاط کنند و به شب آنجا چراغ سوزند، در آبگینه، چنانکه باد بر آن نتواند زد و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند.“

- آرامشگاه بین راهی: هنگام سفر از اصفهان به نایین از ایمن بودن راه و آرامشگاههایی که بین راه ساخته بودند سخن می‌گوید: “و در این بیابان به هر دو فرسنگ گنبدک‌ها ساخته‌اند و مصانع که آب باران در آنجا جمع شود. به موضعی که شورستان نباشد ساخته‌اند. و این گنبدک‌ها به سبب آن است تا مردم راه را گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه‌ای در آنجا آسایشی کنند.“

- آینه‌ی سوزاننده: هنگام بازدید از اسکندریه می‌گوید: “و بر آن مناره آینه‌ای حراقه ساخته بودند که هر کشتی رومیان که از استنبول بیامدی چون به مقابله‌ی آن رسیدی، آتشی از آن آینه در کشتی افتادی و بسوختی. و رومیان بسیار جد و جهد کردند و حیل‌ها نمودند و کس فرستادند و آن آینه بشکستند.“

- دولاب: در جای جای سفر خود در شهرهای گوناگون با کاریز، آب انبار و دولاب رو به رو می‌شود و پیرامون دولابی در مصر می‌گوید: “و چون از دور شهر مصر را نگاه کنند پندارند کوهی است و خانه‌هایی هست که چهارده طبقه از بالای یکدیگر است و خانه‌هایی هفت طبقه. و از ثقات شنیدم که شخصی بر بام هفت طبقه باغچه‌ای کرده بود و گوساله‌ای آنجا برده و پرورده تا بزرگ شده بود. و آنجا دولابی ساخته که این گاو می‌گردانید و آب از چاه بر می‌کشید و بر آن بام درخت‌های نارنج و ترنج و موز و غیره کشته و همه دربار آمده و گل و سپر غم‌ها همه نوع کشته.“

- کاغذسازی: در گزارش از شهر طرابلس می‌گوید: “و آنجا کاغذ نکو سازند مثل کاغذ سمرقندی، بل بهتر.“ که هم از پیشرفت کاغذسازی در آن شهر و هم از کیفیت کاغذ سمرقندی حکایت دارد که کیفیت کاغذهای دیگر را با آن می‌سنجیدند.

- نشانه‌های راهنمایی: هنگام رفتن از شهر اخلاط می‌گوید: “بیستم جمادی الاول از آنجا برفتیم، به رباطی رسیدیم. برف و سرمای عظیم بود. و در صحرائی، در پیش شهر، مقداری راه، چوبی به زمین فرو برده بودند تا مردم روز برف و دمه بر هنجار آن چوب بروند.“

- پوشاک رنگ به رنگ: در مورد پارچه‌های رنگ به رنگ (بوقلمون)، که در جزیره‌ی تنیس می‌بافتند، می‌گوید: “و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند که در همه عالم جای دیگر نباشد، آن جامه‌ای رنگین است که به هر وقتی از روز به لونی دیگر نماید. و به مغرب و مشرق آن جامه از تنیس برند. و شنیدم که سلطان روم کسی فرستاده بود و از سلطان مصر درخواست بود که صد شهر از ملک وی بستاند و تنیس به وی دهد.“

- بیمه‌ی بهداشت: در توصیف بیمارستان بیت المقدس می‌گوید: “و بیت المقدس را بیمارستانی نیک است و وقف بسیار دارد و خلق بسیار را دارو و شربت دهند و طبیبان باشند که از وقف مرسوم

ستانند.“ این گونه وقف‌ها، که می‌توان آن را گونه‌ای بیمه‌ی بهداشت دانست، در دیگر سرزمین‌های اسلامی نیز رواج داشته است.

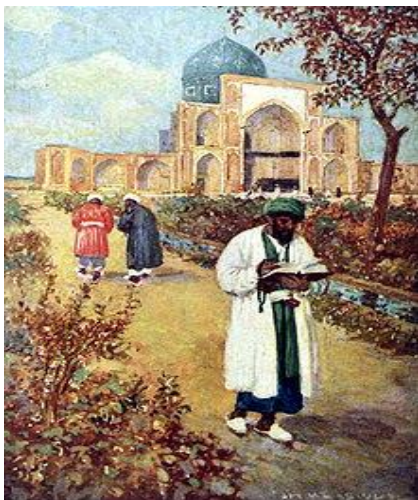
از سفرنامه‌ی ناصر خسرو دو نسخه‌ی خطی وجود دارد که هر دو در فرانسه نگهداری می‌شود. نخستین بار شفر، خاورشناس فرانسوی، به سال ۱۲۹۸ قمری به چاپ سفرنامه با ترجمه‌ی فرانسوی پرداخت و سپس چاپ سنگی از آن کتاب در بمبئی هند انجام شد. بار سوم، سفرنامه در تهران همراه با دیوان ناصر خسرو به کوشش زین العابدین الشریف الصفوی بن فتحعلی بن عبدالکریم الخوی به سال ۱۳۱۲ قمری به چاپ سنگی رسید و در همان سال چاپ دیگری از سوی همان شخص به بازار آمد. چاپ پنجم این کتاب در چاپ‌خانه‌ی کاویانی برلین به کوشش غنی‌زاده همراه با دو مثنوی روشنائی‌نامه و سعادت‌نامه به سال ۱۳۴۰ قمری به چاپ رسید. اما شناخته شده‌ترین چاپ این کتاب را دکتر محمد دبیرسیاقی به سال ۱۳۳۵ خورشیدی به سرمایه‌ی انتشارات زوار به بازار فرستاد. چاپ‌های دیگری از این اثر نیز به بازار آمده است.



دراغغانستان باوجودسیاستهای گندیده وپوسیده ی گذشته، جسته وگریخته اثرهای این حکیم دانشمند اقبال جاپ یافت وبعزازسالهای ۱۳۶۰ توجه جدی بخاطرزننده نگاهداشتن نام ونشان این جاودانه مرد فرهنگ، ادبیات، طب، فلسفه ... مبذول گردید ووزارت اطلاعات وکلثور وکمیتة دولتی طبع ونشر به جاپ ونشراثرهای حکیم فرزانه اقدامات چشمگیرنمودند. ودرهمین سالها کانون فرهنگی حکیم ناصرخسروبنیان گذاشته شد.



ناصر خسرو و اندیشمندان



ناصرخسرو هر چند در روزگار خود بی‌مهری فراوانی دید، اما در میان اندیشمندان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. آندری یوگینویچ برتلس، پژوهشگر روسی، درباره‌ی توجه به شعر او می‌گوید: ... شعرها و کتاب‌های او روز به روز در شرق و غرب توجه بیشتری را به خود جلب می‌کند و ضرورت پژوهش و مطالعه‌ی آثار وی هر روز آشکارتر می‌شود.

آربری درباره‌ی روح آزادگی ناصرخسرو می‌گوید: پیشینیان ناصرخسرو در مدح شاهان و شاهزادگان قصیده سرایی‌ها می‌کردند ولی موضوع‌های ناصرخسرو تنها به ذکر توحید و عظمت الهی و اهمیت دین و کسب پرهیزگاری و تقوی و پاکدامنی و عفت و فضیلت و خوی نیک و تعریف از علم منتهی می‌شود. علامه قزوینی نیز او را شاعری بلندمرتبه و سترگ و اخلاقی می‌شمارد و سراسر آثارش را نفیس و پرمایه و معنوی می‌داند.

دکتر ذبیح الله صفا، پیرامون ویژگی‌های شعر ناصرخسرو می‌گوید: ناصرخسرو بی‌گمان یکی از شاعران بسیار توانا و سخن‌آور فارسی است. او به آنچه دیگر شاعران را مجذوب می‌کند، یعنی به مظاهر زیبایی و جمال و به جنبه‌های دلفریب محیط و اشخاص توجهی ندارد و نظر او بیشتر به حقایق و مبانی و باورهای دینی است. به همین خاطر حتی توصیف‌های طبیعی را هم برای ورود در مبحث‌های عقلی و مذهبی به کار می‌برد. با این همه، نباید از توانایی فراوان ناصرخسرو در توصیف و بیان ویژگی‌های طبیعت غافل بود. توصیف‌هایی که او از فصل‌ها و شب و آسمان و ستارگان کرده در میان شعرهای شاعران فارسی کمیاب است.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب پیرامون نیرومندی سخنان ناصرخسرو و شجاعت او در در خرده‌گیری بر ستمگران زمان خود چنین می‌گوید: سخنانش قوت و عظمت بی‌مانند داشت. مثل سیل گران از بالا به پایین می‌غلتید و روان می‌شد. با قوت و صلابت سخن می‌گفت و خواننده در برابر او خود را چون

مردی می‌دید که زیر نگاه غول بلندبالایی باشد. نگاه غول خشم‌آلود نه بدخواه. این غول خشم‌آلود خوش قلب، هنوز در دیوان او جلوه دارد که با لحنی از خشم آکنده سخن می‌گوید و او را بر این مردم ساده‌لوح نادان که دست‌خوش هوس‌های خویش و دستکش اغراض حاکمان فاسد و رشوه‌خوار هستند، خشمگین می‌دارد، خروش سخت بر می‌دارد.

دکتر غلامحسین یوسفی نیز توصیفی این چنین از ناصر خسرو و شعر او دارد و می‌گوید: "شعر ناصر خسرو از نظر محتوا و صورت، واژگان و آهنگ و اوج و فرود و شتاب و درنگ همان ساخت اندیشه‌ی اوست در قالب وزن و کلمات. همان قیافه‌ی همیشه جدی و مصمم و تا حدی عبوس و فارغ از هر نوع شوخ‌طبعی و شادی‌دوستی که به عوان داعی و حجت به خود گرفته در شهرش نیز بازتاب دارد. شهر ناصر خسرو هم از نظر درون مایه و مضمون مقاوم و تسلیم ناپذیر است، هم از نظر لفظ و آهنگ. به پاره‌ای آهن سرخ‌شده‌ای می‌ماند که از زیر ضربه‌های پتک آهنگری زورمند بر سندان بر می‌جهد، شراره است و شراره‌افکن. و این همه بازتابی است از روح آزرده و نستوه ناصر خسرو."

دکتر مهدی محقق پیرامون ویژگی‌های اخلاقی ناصر خسرو می‌گوید: "یگانه خوی نیک و صفت برجسته‌ی او که او را از دیگر شاعران ممتاز می‌سازد، این است که دانش و ادب خود را دستاویز لذت دنیوی قرار نداده و هرگز به مدح و ستایش خداوندان زر و زور نپرداخته و دیوان او مجموعه‌ای از پند و اندرز، حکم و امثال و در عین حال درس‌هایی از اصول انسانیت و قواعد بشریت است. او زشتکاری‌های اجتماع خود را به خوبی درک کرده و یک تنه زبان به اعتراض و خرده‌گویی گشود. ناصر خسرو به اصطلاح امروز جنگ سرد را در پیش گرفت و با موعظه و نصیحت و بدگویی از امیران و دست‌نشانندگان آن‌ها و بر ملا کردن زشتکاری‌های امیران و فقیهان زمان خود کاخ روحانیت و معنویت آنان را بی‌پایه جلوه می‌داد. او شاعرانی که شعر خود را وقف ستایشگری کرده بودند و همچنین فقیهانی که با گرفتن بهره‌ی خود با دیده‌ی تجویز به کارهای زشت قدرتمندان می‌نگریستند، مورد نکوهش و طعن قرار می‌دهد."

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن نیز پیرامون پیوند ادب و سیاست در شعر ناصر خسرو می‌گوید: "هیچ شاعری در زبان فارسی از حکومتی با آن همه تلخی حرف نزده است که ناصر خسرو از سلجوقیان. عزنوی‌ها را هم البته قبول ندارد. با حسرت از دوران سامانی یاد می‌کند که به فرهنگ و ایرانیت ارادت داشتند. وی یک شاعر به تمام معنا سیاسی است. هر حرفی می‌زند، یک منظور اجتماعی در پشت آن نهان دارد."

دکتر دبیر سیاقی در مقدمه‌ای که برای سفرنامه‌ی ناصر خسرو نوشته است، توانمندی‌ها او را چنین شرح می‌دهد: "مسافری که نامش ناصر خسرو است و علوم متداول زمان را با ژرفی آموخته است و در خاندانی دیوانی، گوشش به بسیار تعبیر و اصطلاحات و فنون دبیری و ترسل‌آشناست و خود به

فضل و ادب شهرتی گرفته است و بر روابط مردم اجتماع از هر دست بینایی دارد و از زبانی گشاده برخوردار است و شنیده‌ها و دیده‌ها را می‌تواند خوب بازگو کند و مطالب را نیک بی‌پرورد و در قالب عبارات بریزد.

دکتر نادر وزین‌پور نیز در مقدمه‌ای که برای سفرنامه‌ی ناصر خسرو نوشته است بر راستی و درستی گزارش‌نویسی ناصر خسرو اشاره می‌کند و می‌گوید: "مبالغه در ذکر وقایع، سخن نابجا و سخیف و مغرضانه به هیچ وجه در کتاب وجود ندارد و از خرافات و افسانه‌سرایی هرگز مایه نگرفته است، زیرا ناصر خسرو واقع بین، هرگز از عقاید پوسیده و افکار بی‌پایه‌ی عوام الناس پیروی نمی‌کند."

رنج و عنای اگر چه دراز است
با بد و با نیک بی‌گمان به سر آید
چرخ مسافر ز بهر اثر دگر آید
هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر بر گذشتی گذرانیم
تا سفر ناگذشتی به در آید.



سفر نامه



حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی، با کنیه ابو معین و ملقب و متخلص به "حجت" در ذی القعدة سال ۳۹۴ هجری قمری متولد شده است. ناصر خسرو خود را در سفرنامه قبادیانی مروزی بلخی می‌خواند. او از آن جهت خود را "حجت" می‌نامد که از طرف خلیفه‌ی فاطمی المستنصر بالله به عنوان حجت منطقه خراسان انتخاب شده و برای نشر و دعوت در خراسان و ماوراءالنهر مامور شده بود. ظاهراً ناصر خسرو از خانواده‌ی محتشمی است که به امور دولتی و شغل

دیوانی مشغول بوده‌اند و از اشعار او معلوم می‌شود که در جوانی در دربار سلاطین و امراء راه داشته و چنانچه خود او در سفر نامه گفته از بیست و شش سالگی در مجلس سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود راه یافته بود و پادشاه وقت او را خواجه‌ی خطیر نامیده است. در مجموع آنچه مسلم است که او در جوانی مرفه و دارای عزت و جاه و جلال بوده و تا قبل از تبعید از وطن دارای مکنت و ثروت بوده و باغ و خان و ملک داشته است.



از شکل ظاهری او چیزی در دست نیست مگر اشاراتی که خود او به تنومندی و کشیدگی قامت و گیسوان بلندش که در جوانی داشته، می‌کند که بعد از آوارگی لاغر و شکسته و گیسوانش سفید شده است. در باب زندگی شخصی و خانوادگی او هم اطلاعات زیادی در دست نیست ولی به نظر می‌رسد دارای خانواده بزرگی بوده است. همچنین او از پسر و دوری و هجران خانواده‌اش در زمان تبعید که ظاهراً همراه او نبوده‌اند، در اشعارش مکرر یاد می‌کند.



از ایام جوانی ناصر خسرو جز اشارات متفرقه که در اشعار و تصنیفات وی جسته و گریخته می‌شود اطلاع زیادی در دست نیست. آنچه از او می‌توان گفت آن است که ناصر خسرو از ابتدای جوانی به تحصیل علوم و فنون پرداخت و تقریباً در تمام علوم متداول عقلی و نقلی زمان خود مخصوصاً علوم یونانی اعم از هندسه طب موسیقی و فلسفه تبحر پیدا کرده بود. ظاهراً از همان اوایل جوانی به کتابت و شعر مشغول بوده و در ادبیات عرب و عجم هم ید طولانی داشت. به قول خودش مدتی را هم مثل شعرای زمان خود به باده خوری و عشق ورزی و گفتن اشعار مدح و غزل لهو می‌گذرانده و در دربار هم شاعر بوده و هم دبیر ملازم. علاوه بر فارسی و عربی که بر آن کاملاً مسلط بوده احتمالاً از زبان هندی بی‌اطلاع نبوده است. ناصر خسرو در کنار سایر علوم از نجوم هم سر رشته داشته و هر چند منکر تاثیرات ستارگان نبود ولی به غیبت گویی از روی ستاره‌شناسی اعتقادی نداشت.

در علم ملل و نحل و کسب اطلاع بر مذاهب و ادیان نیز رنج فراوان برده و نه تنها مذاهب اسلامی را بررسی کرده بلکه ادیان دیگر مانند دین هندوان، صائبین، نصاری و زردشتیان را نیز تحصیل نموده و چندی هم در جستجوی کیمیا بوده و غالباً در بحث و استدلال حقیقت‌جویی به سر برده و همین بحث و تحقیق و به قول خود او چون و چرا و نرفتن زیر بار تعبد، خاطر او را مشوش نموده و جوابی برای سوالات بی‌پایان خود در زمینه‌ی خلقت و حکمت شرایع در ظاهراً نیافته است. در حدود چهل سالگی وجدانش بیش از پیش مضطرب گردیده و در پی حقیقت افتاده و چنان که گذشت شاید برای یافتن حقیقت و تسکین وجدان نا آرام خود بعضی مسافرت‌ها به ترکستان و هندوستان و سند کرده و با

اندیشمندان ادیان و مذاهب مختلفه معاشرت و مباحثه نمود ولی با این همه جویندگی جواب تسکین بخشی به چون و چرا خود نیافته است.

اینکه ناصر خسرو از چه مذهب و عقیده‌ای پیروی می‌کرده است نظرات متفاوتی وجود دارد. اغلب نویسندگان اروپایی که در مورد ناصر خسرو چیزی نوشته‌اند و تحقیق کرده‌اند معتقدند که او سنی و احتمالاً حنفی بوده است. دلیل این مدعی هم وجود چند مطلب می‌باشد. در سفرنامه و به ویژه قصیده‌ای معروف از او با مطلع: "نهاد عام و ترکیب چرخ و هفت اختر" البته قسمت اخیر این قصیده در نسخه‌ی ما مفقود شده ولی ظاهراً در آن از خلفای سه‌گانه و اموری و عباسی و ابوحنیفه و شافعی و علمای دیگر اهل سنت به احترام و خیر و نیکی یاد کرده است. از طرف دیگر به نظر می‌رسد نسخه‌ی موجود در نزد ما نقص بوده و دلیلی بر جعلی بودن قسمت محذوف نیست.

ناصر خسرو پس از سفر به مصر و آشنایی با فاطمیون به این جرگه پیوست و هرکجا که از خلفای فاطمی نام می‌برد آنها را از اولاد (امیر المومنین حسین بن علی) می‌شمرد. در اینکه ناصر خسرو بعد از قبول دعوت در تشیع به آل علی و حب اهل بیت و خلفای سه‌گانه و یاد از واقعه کربلا و اظهار حزن ابدی از آن واقعه و دشمنی با دوستان معاویه به اندازه يك شیعیه‌ی عهد صوفی متعصب بود، شکی نیست. دیوان او پر است از اشعار طعن صریح و حتی لعن مخصوصاً در مواردی که نسبت به ابوبکر و عمر که معتدلانه حرف زده و اظهار بعضی نمی‌کند. در مجموع عقاید و اخلاق ناصر خسرو بعد از گرایش او به فاطمیها کاملاً مطابق طریقه‌ی اسماعیلیه و آرا پیروان خلفای فاطمی است و همانطور که در زندگی‌نامه او گفته شد خود را حجت می‌نامد و مبلغ این فرقه در منطقه‌ی خراسان بوده است.

از گفته‌های او استنباط می‌شود بعد از بازگشت از مصر خیلی زاهد و پارسا و متقی بوده است. شراب نمی‌خورده و به نماز و روزه مداومت داشت و خود را به درجه ریاضت شاقه و به قول خودش ترك حلال رسانده و در زهد مبالغه و در سفرنامه نیز به ترك دنیا تصریح کرده و در دیوان خود به دست کشیدن از لذات دنیا، از روزی که نهر فرات عبور کرده (یعنی وقتی که به قلمرو فاطمیان قدم گذاشت) اشاره می‌کند.

عاقبت حکیم حقیقت‌جوی ما که ذهن و خاطر تیز او به اصول نقلی و عقلی زمان که اذهان متوسط را تسکین می‌داد قناعت نمی‌کرد و به واسطه خوابی که در (جمادی الاخر سنه ۴۳۷) در جوزبانان دید به قصد وصول به حقیقت به سفر حج عازم و با برادر خود ابو سعید و يك غلام هندی روانه حجاز شدند. این مسافرت که هفت سال طول کشیده و با بازگشت به بلخ در (جمادی الاخر سنه ۴۴۴) و دیدار برادر دیگر خود خواجه ابولفتح عبداجلیل خاتمه یافته، مبدا يك دوره‌ی جدید زندگانی اوست. در این سفر چهار بار حج کرده و شمال شرقی و غربی و جنوب غربی مرکز ایران و ممالک و بلاد

ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، جزیره اعراب مصر (که قریب سه سال آنجا بوده) تونس نوبه و سودان را سیاحت کرده است.

تفصیل مسافرت حج و مصر که از روی یادداشت‌های روزانه‌ی سفر خود ناصر خسرو پس از مراجعت به بلخ نوشته است موضوع کتاب به قول خودش شرح مسافرتی است به مسافت ۲۲۲۰ فرسنگ. او در آخر سفرنامه‌ی قصد خود را بر سفر دیگری به جانب مشرق اظهار می‌کند و وعده می‌دهد که سفرنامه آن را نیز بعدها ضمینه‌ی این سفرنامه خواهد کرد. ولی معلوم نیست که این مطلب انجام گرفته یا نه؟



ناصر خسرو در سفرهای خود در هر شهری در پی‌جستن حقیقت و پیدا کردن جواب سوالات و اشکالاتی که در ظاهرا دین اسلام و احکام و شرایع به نظرش معقول نمی‌آمد، پیش علما و دانایان و حکمای هر بلد و پیشوایان مذاهب مختلفه اسلام و فلسفه و منجمین و اطباء و سایر ارباب فنون و همچنین دانشمندان نصاری و یهود و صائبین و هندوها و علمای ملل و اقوام مختلف از سندی و ترک و روم و عرب و فارس رفته و با آنها درباره مشکلات و معضلات و مسائلی که در دل داشته مباحثه کرده ولی برای این مسایل جوابی نیافت. عاقبت به قاهره (مصر) رسید و در آنجا توسط یکی از فاطمین که نام او را نمی‌برد ولی او را دربان شهر علم می‌نامد و ظاهرا منظورش باب حجت اعظم بوده است داخل در فرقه اسماعیلیه شد. پس از آن به قصد ترویج آن مذهب و نشر دعوت فاطمی در خراسان به وطن خویش بازگشت و یکی از حجت‌های دوازده گانه فاطمیان و مامور در خراسان شد و سرپرستی اسماعیلیه آن دیار و به قول خودش شبانی رمه‌ی متابعان دین حق را به عهده گرفت.



تالیفات ناصر خسرو

ناصر خسرو تصنیفات زیادی چه به نظم و چه نثر و همین طور فارسی و عربی بسیار داشته است و در زمان خودش دیوان عربی و دیوان فارسی او هر دو معروف بوده‌اند. از اشعار عربی او هیچ اثری در دست نیست و همچنین از اشعار جوانی او از مدح و غزل و هزل همه از میان رفته و شاید خودش بعدها آنها را نابود کرده است.

سفرنامه: ناصر خسرو باید اولین کتاب منثور این نویسنده باشد که در آن، مسافرت هفت ساله‌ی خود را شرح داده است.

زاد المسافرین: مهمترین کتاب او است حاوی اصول و عقاید حکیمانه و فلسفی خود ناصر خسرو است.

روشنایی نامه: که رساله منظومی است در وعظ و پند حکمت و در دیوان به طبع رسیده است. سعادت نامه: که مشتمل بر سیصد بیت است و به همان طریقه‌ی روشنایی نامه در پند و حکمت منظور شده است.

کتاب وجه دین: که در تاویلات و باطن عبادات و احکام شریعت به طریقه اسماعیلیان تالیف شده است و بعد از تبعید مولف تصنیف شده است. کتاب دیگر منسوب به ناصر خسرو به اسم خوان اخوان است که ظاهراً نسخه‌ای از آن در استانبول در کتابخانه‌ی جامع ایاصوفیه موجود است. هنوز اثری نسخه بستان العقول که خود ناصر خسرو در کتاب زادالمسافرین و رساله جواب اسئله از آن نام می‌برد و از کتاب دلیل المتحیرین که بیان الادیان به ناصر خسرو نسبت می‌دهد به دست نیامده است. همچنین از کتب دیگر که او در اشعار خود بر کثرت آنها اشاره می‌کند و مخصوصاً در زادالمسافرین از نوشته‌های دیگر خود ذکر می‌کند. که در آنها عقاید محمدین زکریا را کراراً رد کرده است و وعده‌ی تصنیف یک کتاب را در این زمینه داده است. کتب دیگر چون اکسیر اعظم در منطق و فلسفه قانون اعظم در علوم عجیبه، المستوفی در فقه دستور اعظم تفسیر قرآن بر طبق عقاید اسماعیلیه کنز الحقایق سرگذشت شخصی و رساله‌ای در علم یونان و کتابی در سحریات به ناصر خسرو و استناد شده است. البته حقیقت وجود این کتب مجهول و مشکوک و مملو از تناقضات تاریخی است. همچنین رساله‌ای به نام سرالاسرار در تسخیر کواکب منسوب به ناصر خسرو و در اول دیوان او، چاپ هند طبع شده ولی در بی‌اصل بودن نسبت این رساله به آن حکیم شکی نمی‌توان داشت. در مجموع می‌توان گفت که کتب آن حکیم شامل همان مواردی می‌باشد که چه از نظر تاریخی و چه از نظر تفکرات به حکیم منسوب می‌شود و در ابتدا این بخش آمده است.

ناصر خسرو پس از بازگشت در بلخ ساکن شد و پس از چندی به عنوان حجت، تلاش‌های خود را در ترویج مذهب اسماعیلیه و دعوت به سوی خلیفه فاطمی شروع کرد. کاری که ناصر خسرو به عهده گرفته بود یکی از مشکل‌ترین و خطرناک‌ترین امور بود، زیرا در خراسان عده‌ی شیعه اسماعیلیه کم و مخالفین آنها خیلی زیاد و دارای قوت و قدرت، در عین حال بسیار متعصب و کینه ورز بودند و داعیان اسماعیلیه مجبور بودند برای حفظ جان خود یا به تقیه یا مخفی شدن یا تحصن مبادرت ورزند. سرانجام تبلیغات و ترویج مذهب اسماعیلیه توسط ناصر خسرو موجب تحریک علمای خراسان مخصوصاً بلخ گردید. اگرچه احترام به مقام ادبی و علمی حکیم موجب شد تا از قتل و رجم او جلوگیری کنند اما شورش عامه و شاید تکفیر خلیفه و تهمت بدبینی و ملحد بودن به او موجب گردید تا

وی را از دیار و شهر خویش تبعید کنند. شاید هم خود او مجبور به مخفی شدن و فرار شد و به قول خودش هجرت کرد.

ناصر خسرو نا امیدانه مجامع روحانیون را نیز ترک و در سن چهل سالگی برای دریافت حقایق و دانستن حال و احوال توده های زحمتکش و مزدوران مشغول گشت. ناصر خسرو به شهر های مختلف خراسان، هندوستان به سفرهای طولانی و پررنج میبرد که در این سفر با طوایف گوناگون هند آشنا و خصوصیات قوی آهنین و عنعنات ملی آنانرا درک و با دانشمند هندی به گفت و شنود متپیر داد. بعد از سفر هندوستان سفر های دیگری به همراهی برادرش و یک غلام هندی بمدت هفت سال بکشور های چون ایران، ارمنستان، آسیای صغیر، طرابلس، عراق، سوریه، فلسطین، مصر، تونس، سودان، یمن جزیره العرب می نماید. از این سفر ها تجارب مهم نصیب اش میگردد که همیشه از آن میآموزد و تحقیق میکند و می نویسد. در کتاب < نگاهی نو به سفر نامه ناصر خسرو > تالیف فیروز منصوری آمده است.



>... چنان شنیدم که ناصر خسرو وقتی به قزوین رسید، دکان بینه دوزی رفت و بنشست تا کفشهایش را اصلاح کند ناگاه در بازار غوغا برخاست. بینه دوز از دکان برخاست در میان آن غوغا افتاده چون بازگشت لقمه گوشت بر سر درفش داشت. ناصر پرسید: < این چیست و این غلغله چه بود؟ > بینه دوز گفت < شخصی شعر ناصر خسرو خوانده بود، او را پاره پاره کردند. این لقمه گوشت اوست. > ناصر کفشهایش را رها کرد و گفت: < در شهری که شعر ناصر باشد من نباشم. > ناصر درین سفر ها زحمات زیادی را متقبل شد و برای آموختن و دانستن همیشه ساعی بود.



وی در مصر دو سال و نه ماه اقامت گزید . به هر تقدیر بعد از فرار از بلخ یا متواری شدن ظاهرا در همانجا چندی در خفا کار می کرد و محل سکونتش معلوم نبود و فقط جمعی از نزدیکانش جای او را می دانستند. در کتاب وجه دین می گوید: حجت ها از انظار پوشیده اند.

اشعار ناصر و خسرو حاوی مطالب و مضامین ستیزنده و پرخاشگری علیه مظالم روحانیون دنیاپرست و تاریک اندیش و شاهان و سروران استثمار گرو مفت خور است که دهقانان و کارگران و کاسبانرا در ده و شهر استثمار میکردند و از حاصل دسترنج آنان خوان هفت رنگ برای اهل و عیال خویش آماده میکردند. مشاهده این وضع بر روح حساس و پرخاشگر شاعر با احساس تاثیر شگرف نمود و بدین اساس وی از در بار و جاه و جلال قطع رو ابطه میکند. وقتی روابط خود را با دربار و

در باریان قطع میکند به روحانیان رو می آورند. که از معاشرت و اختلالات با آن خیلی ها در رنج و عذاب میشود. چه وی ازین نزدیکی با آنان در میابد که آنان مشتی فاقد منطق سلیم و سالوس و متعصب، کوتاه نظر و از پادشاهان و امیران و خواجهگان بدتر میباشد؛ چنانکه میگوید:

از رنج روز گار چو جانم ستوه گشت
یک چند با ثنا بدر پادشاه شدم
صد بندگی شاه ببا یست کردم
از بهر یک امید که از وی روا شدم
جز رنج و درد هیچ نگردند حاصل
زانکس که سو او به امید شفا شدم
از شاه زی فقیه چنین بود رفتم
کز بیم مورد در دهن ازدها شدم.

نکته قابل ذکر آن است که در هیچ یک از این مسافرتها و نقل و مکانها خانواده خویش را به همراه نداشت و ظاهرا به واسطه دوستان و خویشانش نیز به گونه‌ای طرد شده است. کما این که در قصاید خود که در این دوران سروده است از دوری خانواده و بی‌وفایی آشنایانش گله کرده است. ناصر خسرو در یمکان نیز به اداره‌ی کار دعوت فاطمی در خراسان مشغول شد صاحب کتاب بیان الادیان که چهار سال بعد از وفات ناصر خسرو تالیف شده و خود معاصر ناصر بوده می‌گوید: و او معلونی عظیم بوده و صاحب تصانیف و در جای دیگر گوید: به یمکان مقام داشت و آن خلق را از راه ببرد و آن طریقت او آنجا برخاست. و جالب توجه آن است که تاثیر دعوت آن حکیم سخنور و صاحب نفس و هنوز در خود بدخشان و نواحی مجاور آن دیار وجود دارد و شاید وجود جماعت اسماعیلیه در اطراف نیشابور در حال حاضر بی‌ارتباط با تعلیمات و تبلیغات آن حکیم نباشد. سرانجام این حکیم فرزانه به احتمال قریب به یقین در سن هشتاد و هفت سالگی به سنه (۴۸۱ ه.ق) در یمکان بدخشان دارفانی را وداع گفت.

غربت - شعری از ناصر خسرو

زرده کرد کژدم غربت جگر مرا
گوئی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
صفرا همی برآید از انده به سر مرا
گویم: چرا نشانهء تیر زمانه کرد
چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا

گر در کمال فضل بود مرد را خطر
چون خوار و زار کرد پس این بی خطر مرا؟
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ
جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا
نینی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل
این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
ای ناکس و نفایه تن من در این جهان
همسایه‌های نبود کس از تو بتر مرا
من دوستدار خویش گمان بردمت همی
جز تو نبود یار به بحر و به بر مرا
بر من تو کینه‌ور شدی و دام ساختی
وز دام تو نبود اثر نه خبر مرا
تا مر مرا تو غافل و ایمن بیافتی
از مکر و غدر خویش گرفتی سخر مرا
گر رحمت خدای نبودی و فضل او
افکنده بود مکر تو در جوی و جر مرا
اکنون که شد درست که تو دشمن منی
نیز از دو دست تو نگوارد شکر مرا
خواب و خور است کار توای بی خرد جسد
لیکن خرد به است ز خواب و ز خور مرا
کار خر است سوی خردمند خواب و خور
ننگ است ننگ با خرد از کار خر مرا
من با تو ای جسد ننشینم در این سرای
کایزد همی بخواند به جای دگر مرا
آنجا هنر به کار و فضایل، نه خواب و خور
پس خواب و خور تو را و خرد با هنر مرا
چون پیش من خلاق رفتند بیشمار
گرچه دراز مانم رفته شمر مرا

روزی به پر طاعت از این گنبد بلند
بیرون پریده گیر چون مرغ بپر مرا
هرکس همی حرر ز قضا و قدر کند
وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن
یاد است این سخن ز یکی نامور مرا
واکنون که عقل و نفس سخنگوی خود منم
از خویشتن چه باید کردن حرر مرا؟
ای گشته خوش دلت ز قضا و قدر به نام
چون خویشتن ستور گمانی مبر مرا
قول رسول حق چو درختی است بارور
برگش تو را که گاو توئی و ثمر مرا
چون برگ خوار گشتی اگر گاو نیستی؟
انصاف ده، مگوی جفا و مخور مرا
«دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک»
این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
با خاطر منور روشنتر از قمر
ناید به کار هیچ مقر قمر مرا
بالشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا
گر من اسیر مال شوم همچو این و آن
اندر شکم چه باید زهره و جگر مرا
اندیشه مر مرا شجر خوب برور است
پرهیز و علم ریزد ازو برگ و بر مرا
گر بایدت همی که ببینی مرا تمام
چون عاقلان به چشم بصیرت نگر مرا
منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا

هر چند مسکنم به زمین است، روز و شب
بر چرخ هفتم است مجال سفر مرا
گیتی سرای رهگزران است ای پسر
زین بهتر است نیز یکی مستقر مرا
از هر چه حاجت است بدو بنده را، خدای
کرده‌است بینیاز در این رهگزر مرا
شکر آن خدای را که سوی علم و دین خود
ره داد و سوی رحمت بگشاد در مرا
اندر جهان به دوستی خاندان حق
چون آفتاب کرد چنین مشتهر مرا
وز دیدن و شنیدن دانش یله نکرد
چون دشمنان خویش به دل کور و کر مرا
گر من در این سرای نبینم در آن سرای
امروز جای خویش، چه باید بصر مرا؟
ای آنکه دین تو بخریدم به جان خویش
از جور این گروه خران بازخر مرا
دانم که نیست جز که به سوی توای خدا
روز حساب و حشر مفر و وزر مرا
گر جز رضای توست غرض مر مرا ز عمر
بر چیزها مده به دو عالم ظفر مرا
واندر رضای خویش تو، یارب، به دو جهان
از خاندان حق مکن زااستر مرا
همچون پدر به حق تو سخن گوی و زهد ورز
زیرا که نیست کار جز این ای پسر مرا
گوئی که حجتی تو و نالی به راه من
از نال خشک خیره چه بندی کمر مرا.

اسماعیلیه و حسن (صباح)



(۶۵۴ - ۴۷۳)



حسن پس از پذیرش مذهب اسماعیلیه با عبدالملك عطاش - رئیس مذهب اسماعیلیه در سراسر کوهپایا منطقه آشنا می شود و مورد توجه او قرار می گیرد و از سوی وی راهی مصر می شود. در سال ۴۷۱ / ۱۰۷۸ وارد مصر می شود. مهمترین انگیزه ای که حسن صباح را به مسافرت برانگیخت، از هم گسیختگی شیرازه اسماعیلیان بود. مصر مدت زیادی بود که از اغتشاشاتی که قبل از وزارت بدر جمالی رخ نموده بود، بهبود یافته بود. با قدرت گیری بدر آرامشی نسبی در حوزه خلافت فاطمی پدید آمد. این سکون و قرار تا مرگ مستنصر پابرجا بود اما مسئله جانشینی وی بار دیگر نابسامانی هایی را در قلمرو متصرفات قاهره موجب شد. روابط حسن با بدر جمالی در پی نزاع بر سر جانشینی مستنصر رو به تیرگی نهاد و از افتراق میان آن دو نهضت دعوت اسماعیلیان به پشتیبانی نزار از اسماعیلیان مصر جدا گردید. این اثیر آورده است که مستنصر شخصاً به حسن گفت که پس از او جانشینش نزار است: حسن صباح از امام مستنصر پرسید که پس از وی امام کیست؟ و مستنصر جواب داد ابو منصور و این کنیت نزار بود.



فرقه " اسماعیلیه " از فرق منشعب مذهب شیعه است. ظهور این فرقه، نتیجه اختلاف در امامت اسماعیل با برادرش حضرت موسی بن جعفرالکاظم (ع) بوده است. اینان معتقد بودند که بعد از امام

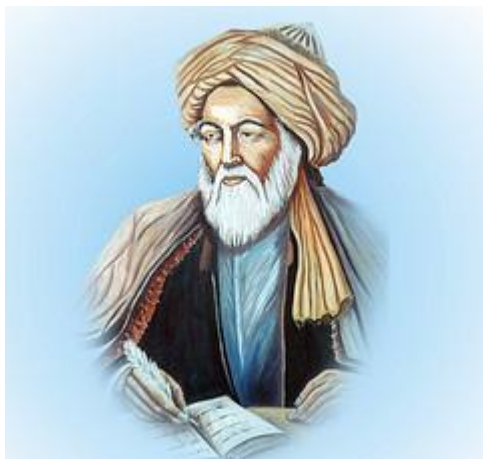
جعفر صادق چون پسرش اسماعیل پیش از پدر در گذشته امامت محمد بن اسماعیل منتقل شده که سابق تام بوده و دور هفت به او خاتمه یافته است. در اعتقاد آنان، تاریخ بشر به چند دور تقسیم می گردد و هر دور با پیامبری "ناطق" و امامی "اساس" آغاز می شود. ناطقان، همان پیامبران اولوالعزم اند که تعداد آنان هفت نفر است و پس از هر ناطقی، هفت امام روی کار می آیند. دوره هر پیامبری هزار سال است و چون دور او به سر رسد، پیامبر دیگری با شریعتی نو ظهور می کند. این پیامبر شریعت پیشین را نسخ می نماید. امام (یا اساس یا وصی) عالم به علم تاویل شریعت است.

از دیدگاه اسماعیلیان، افراد بشر به دو گروه تقسیم می شوند: ویژگان یا نخبگانی که با طی مراحل مختلف به باطن شریعت دست می یابند و دیگر، عالم یا اکثریت غیر اسماعیلی که فقط قادر به درک مفاهیم ظاهری مذهب هستند. همچنین، سازمان مذهبی اسماعیلیان بر مراتب و درجات منظمی استوار بود که از پایین به بالا، عبارت بودند از: مستجیب (تازه وارد)، ماذون، داعی، حجت، باب و امام. امامان در بعضی از دوره ها مستور و در بعضی دیگر آشکار هستند. به اعتقاد اسماعیلیان، در دوره ستر (یا غیبت امام) دعوات موظف اند که ابلاغ امر کنند. در این دوره، فقط باب و نخبگان قادر به رویت امام هستند. آنان دوره ستر را از دوره محمد اسماعیل تا قیام عبیدالله المهدی در قیروان می دانند. معروفترین داعیان اسماعیلیه در این دوره، ابو عبدالله حسن بن احمد زکریویه (معروف به ابو عبدالله شیعی) و قدام بودند.

در سال ۲۹۷ ه.ق. ابو عبدالله الشیعی بذر دعوت اسماعیلیه را در میان قبایل کتامة (در شمال آفریقا) پراکند. وی عبید الله المهدی را که در سجلماسه محبوس بود، آزاد کرد و بر تخت دعوت اسماعیلیان نشاند. عبیدالله پس از استقرار در قیروان، مدعی خلافت و امامت اسلام شد. نام دعوت اسماعیلیان به دلیل انتساب به حضرت فاطمه، دخت گرامی پیامبر اسلام (ص)، "فاطمی" خوانده شد. این دعوت، به سرعت در سراسر شمال آفریقا، یمن، بحرین، شام، فلسطین، ایران و خراسان (افغانستان کنونی) انتشار یافت. در اندک مدتی خلافت اسماعیلیه توانست با خلافت عباسیان بغداد همپایی کند. حتی دریای مدیترانه را برای اروپاییان ناامن سازد و بنادر فرانسه را غارت کند. همچنین، بندر "جنوا" را هم به تصرف خود درآورد. جوهر سیسیلی در دوران المعزالدین الله (۳۶۵-۳۴۱ ه.ق) مصر را از تصرف اخشیریان در آورد و "جامع الازهر" را که نامش از نام حضرت زهرا از هر گرفته شده است، تاسیس کرد.

در دوران عزیز پنجمین خلیفه (۳۸۵-۳۶۵ ه.ق.) دولت فاطمی به اوج قدرت رسید و از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ، یمن، مکه و دمشق گسترش یافت. حتی، یکبار در موصل نام خلیفه فاطمی در خطبه ذکر شد و قدرت بغداد در مقابل آن تحقیر گردید. داعیان اسماعیلیه که از آغاز دعوت در خراسان و ایران بودند، در دیلمان و الموت و قهستان و دامغان و سیستان (که هنوز سنتهای باستانی و

سنن و شعایر شیعی مذهبیان یا سابقه دارالهیجره های خوارج را در اذهان داشت (مورد پذیرش قرار گرفتند. معروفترین آنان، ابوحاتم رازی (متوفی به سال ۳۲۲ ه.ق.) در منطقه دیلم و عبدالملک کوکبی در گردکوه دامغان و اسحاق (ابو یعقوب سگزی) در ری و حسین بن مرورودی در خراسان بودند. ابوحاتم رازی گروهی از دیلمیان را از جمله اسفار شیرویه، مردآویچ زیاری، یوسف ابی الساج (عامل ری) را به کیش خود آورد. محمد نخشی کار مرورودی را در خراسان دنبال کرد و بسیاری از رجال دولت سامانی دعوت او را پذیرفتند. ولی در نتیجه دخالت سران نظامی، و لشکریان ترک تبار سامانی، بسیاری از اسماعیلیان و از جمله محمد نخشی به قتل رسیدند و همچنین، ابو یعقوب سگزی هم به دست خلف ابن احمد صفاری (متوفی به سال ۳۹۹ ه.ق.) کشته شد. پس از سامانیان، قتل و تعقیب اسماعیلیان به دست سلطان محمود غزنوی ادامه یافت و بسیاری از اسماعیلیان طالقان خراسان که از ابو علی سیمجوری در مقابل محمود حمایت می کردند، به قتل رسیدند و اسماعیلیان مولتان هند هم تبعید شدند. ولی، نه تنها این کشتارها و تعقیبها به فعالیت داعیان پرشور اسماعیلی خاتمه نداد، بلکه دعوت آنان در سراسر قرون چهارم و پنجم هجری ادامه یافت.



حسن صباح در دوره سلجوقی قیام کرد و از مخالفان سرسخت تسلط اعراب سلجوقی بود. مذهب وی و پیروانش اسماعیلیه بود که شاخه ای از تشیع است که امامت را بعد از امام جعفر صادق (ع) حق فرزند وی اسماعیل دانسته اند.

واژه الموت (اله - اموت) ا، ل، ه، ا، م، و، ت به حساب ابجد (۱ - ۳۰ - ۵ - ۱ - ۴۰ - ۶ - ۴۰۰) سال ورود حسن صباح به دژ یعنی ۴۸۳ برابر است که پیروان حسن این تصادف محض را از کرامات او می دانند.

شیوه حسن صباح در از بین بردن مخالفان، کشتن مستقیم افراد به همراه جانفشانی قاتل یعنی همان چیزی که امروز ترور مینامیم بود.



شاخصترین چهره مبلغان اسماعیلیه در قرن پنجم، ناصر خسرو قبادیانی بود. فعالیت او از آغاز عهد سلجوقی شروع شد تبلیغات ناصر خسرو در مازندران و خراسان باعث گردید که فرقه خاصی از اسماعیلیان، به نام "ناصریه" در این نواحی پدید آید. در ناحیه جبال نیز (در همین اوان) دعوات دیگر فاطمی سرگرم نشر دعوت بودند. نام آورترین آنان، عبدالملک عطاش و پسرش (احمد) بودند. احمد قبل از دستگیری و مرگ دلخراش خود، به حسن بن علی بن محمد صباح (که به وسیله امیر ضراب و بونجم سراج به کیش اسماعیلیه در آمده بود) توصیه کرد که به مصر برود. حسن در سال ۴۶۵ ه.ق. به مصر رفت، ولی با وجود تلاش فراوان نتوانست با المستنصر بالله (هشتمین خلیفه فاطمی) ملاقات کند. وی پس از يك سال و نیم توقف در مصر، در سال ۴۷۳ ه.ق. به ایران بازگشت. حسن مدت ده سال نواحی شمال و مرکز و شرق و غرب را برای بدست آوردن پایگاهی مناسب زیر پا گذاشت. سرانجام، در سال ۴۸۳ ه.ق. با کمک قاضی حسین قاینی (حاکم سابق ترشیز) و اسماعیلیان دیلم مکان مناسب را به دست آورد. وی قلعه الموت را تصرف کرد. این قلعه در سال ۲۴۶ ه.ق. به وسیله یکی از ملوک جستانی دیلم ساخته شده بود. حسن بعد از تعمیر قلعه، آن را پایگاه دعوت جدید خود قرارداد ۴۸۴ ه.ق. قاضی حسین قاینی را به دعوت قهستان و خراسان فرستاد. وی با کمک اسماعیلیان قهستان قلعه باستانی "دره" را، در ۱۵۰ کیلومتری جنوب شرقی بیرجند و در مجاورت سیستان تصرف نمود.

تصرف "الموت" در دیلم، "دره" در قهستان، دولت سلجوقی را متوجه خطر دعوت اسماعیلیان نمود و آنان را به واکنش شدیدی وادار کرد. امیر یورونتاش در الموت و قزل ساروغ با متحد سیستانی خود (بهاء الدوله) به حملاتی علیه اسماعیلیان دست یازیدند. اما، مقاومت محصوران و مرگ ملکشاه عملیات را ناتمام گذاشت و همزمان با آن ابو طاهر ارانی دیلمی نیز به زندگی وزیر سالخورده خراسان (خواجه نظامی الملک) خاتمه داد.

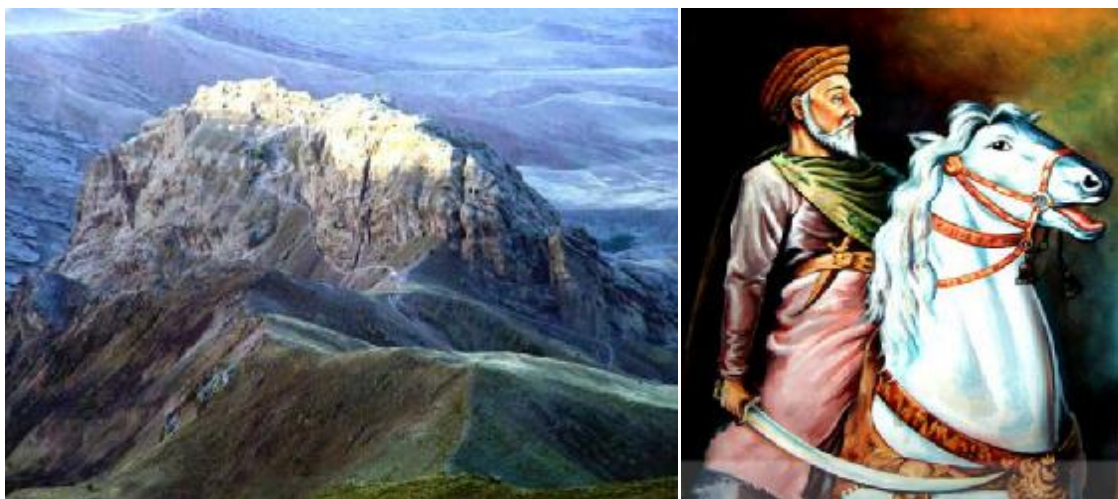
گویا تقدیر بر این بود که دستار وزارت و تاج شاهی همزاد یکدیگر باشند. اسماعیلیان با استفاده از قدرت مرگ سلطان و وزیر دست به تصرف دژهای دیگری زدند و در سال ۴۸۶ ه.ق. میان دو فرزند او، یعنی المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی بالله احمد، که هر دو مدعی جانشینی پدر بودند، اختلاف افتاد. در نتیجه اسماعیلیان به دو گروه "نزاری" و "مستعلوی" تقسیم شدند. اسماعیلیان خراسان و ایران و شام به صورت رسمی طرفدار "نزار" شدند. و اسماعیلیان مصر و بلاد مغرب، به امامت "مستعلی" معتقد شدند. استقلال جنبش اسماعیلیان و جدایی آن از مصر، به دعوت نزاریان روح و شور جدیدی بخشید. نزاریان در سال ۴۸۹ ه.ق. قلعه "لمسر" را در الموت

تصرف و آن را تعمیر و نوسازی نمودند. فساد داخلی دولت سلجوقی و نظام اقطاعی آن، نیروی اسماعیلیان را در الموت و قهستان به مثابه نیرویی نجات بخش ساخته بود تا آنجا که منور سیمجوری (از بازماندگان خاندان کهن سیمجور) قلعه طبس مسینان را به علت دراز دستی حاکم سلجوقی، به اسماعیلیان وگذار نمود و همانند او امید مسعود زورآبادی (رئیس منطقه ترشیز) از ستم ترکان به اسماعیلیان پناه برد. بعدها، تلاش فرزندان علاءالدین مسعود زورآبادی برای احیای خطبه نه نام عباسیان، نتیجه نبخشید و خطیب ترشیز به وسیله اسماعیلیان و هواخواهان خشمگین ایشان پاره پاره شد.

منطقه قهستان از "دره" در جنوب، تا ترشیز در شمال، و از طبس مسینان در شرق، تا طبس گیلکی در غرب، به تصرف اسماعیلیان درآمد. اسماعیلیان طبس گیلکی در پشت سر امیری از یک خانواده قدیمی با سنتهای کهن مذهبی اسماعیلی قرار گرفتند و در جدال فرزندان ملکشاه (بر کیارق و سنجر) به نفع برکیارق وارد کارزار شدند، که چندان هم موفق نبود. با محکم شدن جای پای اسماعیلیان در الموت و قهستان، آنان آماده پیشروی در نقاط دیگر و گسترش متصرفات خود شدند. در سال ۴۹۳ ه.ق. قلعه "گردکوه" یا "گنبدان دژ" در ۱۵ کیلومتری ارتفاعات شمالی دامغان، به وسیله رئیس مظفر مستوفی (حامی قدیمی اسماعیلیان) فتح شد. در همین سال، قلعه شاه به وسیله احمد بن عبدالملک عطاش تصرف شد. اسماعیلیان قومس با تصرف قلاع "استوناوند" و "اردهن" و "لاجوردی"، در مسیر راه ری به خراسان، این راه را به دست خود گرفتند و از کاروانیان باج و خراج طلب کردند. هجومهای پیاپی سلجوقیان از ری، و آل باوند از طبرستان، بی نتیجه ماند و اسماعیلیان سرگرم پیشروی در مناطق همجوار بودند. در اواخر قرن پنجم ه.ق. نفوذ اسماعیلیان قهستان به روستاهای جنوبی منطقه بیهق رسید و از آنجا با تصرف دژهای نواحی دیگر در جنوب قومس، پیوستگی بیشتری با قلاع خود در کناره راه ری به خراسان به دست آوردند. همچنین در خوزستان و ارجان و شمنکوه ابهر، دژهای دیگری به دست اسماعیلیان افتاد. هواخواهان اسماعیلیان بیشتر صاحبان حرف و فقرای شهرها و رانده شدگان از روستاها بودند. صاحبان حرف قبلا به وسیله اخوان الصفا (اسلاف فکری اسماعیلیان) سازمان داده شده بودند، اما اسماعیلیان روحی تازه در آن دمیدند. اوضاع بعد اقتصادی روستاییان و مردم عادی (چنانکه از لابه لای آثار مورخان و علما و ادبا مانند غزالی و سنایی مشهود است) در این گرایش بسیار موثر بود. نفوذ اسماعیلیان تا جایی رسید که به خوابگاه سنجر نیز راه یافتند و خنجری بر بستر او فرو کردند. شهرت جانبازی اسماعیلیان و وفاداری آنان به حسن صباح چیزی نیست که تاریخ بتواند انرا فراموش نماید. قلمرو اسماعیلیان در قهستان، وسیعتر از قلمروشان در رود بار و آنان دارای رئیس واحدی بودند که بعدها "محتشم" خوانده می شد. قلاع اسماعیلی در عین استقلال داخلی همگی از الموت اطاعت می کردند.

در اواخر سال ۵۱۸ ه.ق. حسن صباح، کیا بزرگ امید رودباری را جانشین خود ساخت و او را به مشاوره با چند نفر از بزرگان اسماعیلی وصیت کرد و خود در گذشت. مرگ حسن صباح دشمنان اسماعیلیان را برانگیخت و الموت و قهستان بار دیگر مورد هجوم سلجوقیان و طبرستانیها و سیستانیها قرار گرفت. در این راستا تب اسماعیلیه کشتی بسیاری از مردم عادی شهرها را نابود ساخت. لیاقت و کاردانی کیابزرگ امید، آرزوی برانداختن اسماعیلیان را نقش بر آب کرد و به زودی اسماعیلیان نزاری بر "بانیاس" و "قدموس" و "مصیاف" در شام مسلط شدند. آنان در ناحیه دیلم، ابو هاشم زیدی را آتش زدند و شورش شیعیان زیدی را سرکوب کردند. همچنین قلاع "تکام جان" و "مرکلیم" و "جاکل" را در اشکور دیلم تصرف کردند. قدرت اسماعیلیان در انجام کشتارهای فردی به جایی رسید که "المسترشد" خلیفه عباسی نیز از کارد آنان جان سالم به در نبرد. کیا بزرگ امید در سال ۵۲۱ ه.ق. در گذشت و محمد (فرزند او) جانشین وی شد. در دوران محمد نیز، حملات سلجوقیان ادامه یافت. در این راستا، حاکم ری علی بن شهریار باوندی حملات متعددی به رودبار الموت نمودند، تا آنجا که از سر انسانها مناره ساختند و در قهستان برادران سنجر بسیاری از روستاها را به خرابه تبدیل کردند. در پی آن، اسماعیلیان هم حاکم ری و فرزند باوندی را به قتل رساندند. وقایع نگاران از گذشت و جوانمردی محمد در پناه دادن به دشمن یاد کرده و آن را ستوده اند. وی در سال ۵۵۷ ه.ق. در گذشت و حسن فرزند وی به جای او نشست. منابع اسماعیلیه حسن را فرزندزاده امام اسماعیلیه، نزار مستنصر، دانسته اند که در خانه محمد و در لباس فرزند و بر سر میراث امامت نشسته است.

در سالهای آخر حکومت محمد کیا بزرگ امید در میان جوانان جنبشی برای بازگشت به دوران ساده زیستی حسن صباح و احیای شکوه و عظمت آن زمان پدید آمد. بسیاری از آنان بر اساس اندیشه های عرفانی و التقاطی خواهان آن بودند که کسانی که باطن شریعت را درک نکرده اند، از تحمل رنج ظاهر شریعت راحت گردند و قیدوبندهای آن برداشته شود. البته این خواسته ها و ابراز آنها، به وسیله محمد سرکوب شد. اما با مرگ وی بسیاری از فراریان و تبعیدیان به الموت بازگشتند و دو سال بعد، یعنی در رمضان سال ۵۵۹ ه.ق. در الموت و قهستان در معنای نمادی و به شیوه اسماعیلی "عید قیامت" بر پا شد. همچنین، به فرمان وی بندهای شریعت از گردن مومنین اسماعیلیه برداشته شد و آنان در اعمال خود آزاد شدند. لیکن این امر مشکلات بسیاری برای حسن برانگیخت و بسیاری از معتقدان به شریعت اسماعیلی راه هجرت در پیش گرفتند. حسن نیز، یک سال و نیم بعد به دست برادرزنش که از هواداران شریعت بود. به قتل رسید. پس از وی محمد (فرزند او) که مردی فاضل و درس خوانده بود و از حکمت و فلسفه اطلاعات کافی داشت، به فرمانروایی رسید. از معاصران معروف وی، امام فخر رازی بوده است.



مستنصر بالله

دوره فاطمیان در مصر یکی از دوره های طلای و گسترش تعالیم اسلامی در تاریخ اسلام میباشد، فاطمیان نخستین دولت شیعیه اسماعیلیه بودند که در افریقا ظهور کردند، حوزه حکمرانی شان در آغاز منحصر به قسمت های از افریقا بود اما آهسته آهسته این نهضت گسترش یافته، مصر، شام، حجاز، یمن و بعضی از نوای عراق را تسخیر مینماید در زمان معز الدین الله خلیفه چهارم فاطمی مصر به سرداری جوهر سپهسالار بزرگ فاطمیان شهر مصر را تسخیر و شهر قاهره را معزیه نام نهاد و پایتخت امپراطوری فاطمیان از افریقا به قاهره انتقال داد، در زمان المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمیان کار فاطمیان چنان بالا گرفت که بغداد موقتا به دست آنها افتید و به نام المستنصر بالله خلیفه فاطمی خطبه خوانده میشد. در این زمان جنبش اسماعیلیان در خراسان تحت رهبری حسن صباح تاسیس گردید و دعوت را به عنوان دعوی اسماعلیه آغاز کردند، سرانجام به بزرگترین اقدام خود دست یافت و در سال ۴۸۳ هجری قلعہ الموت آشیانه عقاب را تصرف و مدت یکصد و هفتاد سال دیگر (سال ۴۸۳ تا ۶۵۴ هجری قمری) حکومت کردند .

در سال چهارصد و هفتاد و یک (۴۰۱ هجری قمری) حسن صباح جهت دیدار با خلیفه فاطمی امام وقت المستنصر بالله به مصر سفر مینماید و مدت سه سال در آنجا میماند و قرار بعضی روایات با حجت خراسان حکیم ناصر خسرو بلخی و مولانا مویدالدین شیرازی داعی بزرگ اسماعیلیه ملاقات نموده و آشنا میشود او در جریان این سفرش به قاهره از تعلیمات عالی کیش اسماعیلیه مستفید، و با فصل جدیدی اشناء و مطالعات دقیق را برای تاریخ گذشته ملت خود انجام میدهد.

مستنصر بالله

اسماعیلیان برای جذب امام فخر رازی، یکی از فداییان را به ری فرستادند که بعد از آن روابط امام و اسماعیلیان حسنه شد. بنا بر قولی، او برهان قاطع (کارد) را در آستین اسماعیلیان دیده بود. در

دوران وی، حملات انر (یکی از امرای سلجوقی) ادامه یافت و اسماعیلیان با ساختن دژی در مقابل شهر قزوین، این شهر را بیش از پیش مورد تهدید قرار دادند. در شام، نزاریان از مبارزه صلاح الدین ایوبی با صلیبیان سود جستند و به تحکیم مواضع خود پرداختند. در اواخر دوره حکومت محمد (۵۸۶ ه.ق. به بعد) دولت غوریان، که در خراسان جانشین دوات سلجوقی می دانست، قهستان را مورد حملات مکرر قرار داد. در این حملات، قهستان به طوری ویران شد که در خراسان و کرمان ضرب المثل گردید. در شمال و مرکز خراسان دولت خوارزمشاهی به جای دولت سلجوقی وارد عمل شد و خود را مدافع مردم می پنداشت. ولی، هنوز شهرت موحش اسماعیلیان در کشتن افراد در اذهان وجود داشت و اسماعیلیان از حربه قتل فردی استفاده می کردند. مشهورترین فردی که در این دوره به قتل رسید، اتابک محمد قزل ارسلان ایلد گز بود که در سال ۵۸۷ ه.ق. در حوالی همدان به دست سه فدایی قهستان، به تلافی حملات او به اسماعیلیان کشته شد.

با مرگ محمد در سال ۶۰۷ ه.ق. فرزند وی جلال الدین حسن "نومسلمان" جانشین او شد. دوران جلال الدین حسن دوره توقف آرمانگرایی اسماعیلیان بود. ساده زیستی اولیه جای خود را به اشرافیتی جدید داده بود. او می خواست از مواهب به دست آمده سود جوید و در کنار همسایگان خود با آرامش زندگی کند. وی بر خلاف اسلافش، از عقاید خود دست برداشت و این موضوع را به سلاطین و خلیفه بغداد (الناصرالدین الله) اعلام کرد. قدرتمندان و سلاطینی که هیچ گاه نتوانسته بودند اسماعیلیان را به زور شمشیر رام سازند، با شادمانی از این سیاست درهای باز استقلال کردند و حقوق وی را بر قلمروش به رسمیت شناختند و موکب مادر حسن در سفر حج، با استقبال رسمی بغداد بدرقه شد. در الموت، حسن به علمای سختگیر اهل سنت اجازه داد که کتابخانه الموت را مورد بررسی قرار دهند و تمامی کتابهایی را که نمی پسندند، نابود سازند. اصلاحات و تغییرات وی در تمام مناطق اسماعیلیه، با مخالفتی رو به رو نشد، زیرا در تعالیم اسماعیلیه قدرت و علم امام محور تمام امور به شمار می رفت. حسن در غرب خراسان محور حل و فصل امور گردید و در کشاکش اتابک از بك با منگلی، نقش موثری ایفا کرد. پس از شکست منگلی، ابهر و زنجان سهم حسن شد.

سرانجام وی در سال ۶۱۸ ه.ق. در گذشت و محمد سوم یا علاء الدین محمد فرمانروا و امام اسماعیلی الموت شد. فرمانروایی وی مصادف با حمله مغول و برافتادن دولت خوارزمشاهی بود. پس از قتل عام مردم شهرهای خراسان به دست مغولها بازماندگان این توفان بنیاد بر افکن به مناطق امن اسماعیلیه نشین به ویژه قهستان روی آوردند. اسماعیلیان در این زمان عاقلانه با مغول از در مسالمت وارد شدند. معروفترین این مهمانان، خواجه نصیر الدین طوسی بود که در محیط امن قهستان فرصت تالیفات زیادی یافت. وی از جمله کتاب "اخلاق ناصری" و کتاب "رساله معینیه" را به نام محتشم قهستان (ناصرالدین محتشم قهستان) تالیف کرد. محتشمان قهستان، به ویژه محتشم شهاب الدین

ابومنصور قهستان، به طوری در پذیرائی از مهمانان بدون تبعیض پیش رفتند که از الموت آنان را متهم به اسراف کردند و جانشینی برای محتشم شهاب فرستادند.

در منازعه خلافت بغداد با خوارزمشاهیان، فرمانروای اسماعیلی الموت، جانب خلافت بغداد را گرفت و با استفاده از ضعف آن، دامغان و نواحی غرب را هم تصرف کرد. سپس، ماموران وی در دستگاه باقیمانده خوارزمشاهیان نفوذ کردند و گروهی فدایی به خدمت وزیر جلال الدین خوارزمشاه - شرف الدین فخر الدین علی - گماشته شدند. بعدها، حضور این عده آشکار شد و زنده زنده در آتش سوزانده شدند در حالی که تا لحظه آخر فریاد "زنده باد علاء الدین" بر می کشیدند. مرگ جلال الدین خوارزمشاه به اسماعیلیان این امید تازه را داد که شاید بتوانند از یاس مردم برای گرایش به خود استفاده کنند. همچنین پیشبینی های اسماعیلیان نیز برای تصرف تمام مناطق جنوب دریای مازندران و چین و هند به حقیقت نپیوست و هلاکو به تشویق قاضی القضاة شمس الدین قزوینی برای نابودی اسماعیلیان روان شد. علاء الدین به خلیفه بغداد پیغام داد: "اولین آماج من هستم، چون از من بگذرد تو دانی و او. در این بین، علاء الدین در توطئه ای به قتل رسید که فرزند وی یعنی رکن الدین به دست داشتن در آن متهم شد. در سال ۶۵۳ ه.ق. رکن الدین خورشاه فرمانروای الموت شد. وی نمایندگانی به نزد مغولان و همسایگان فرستاد ولی هولاکو به کمتر از تسلیم محض قانع نبود. اشراف اسماعیلی هم خواهان تسلیم بودند. اما، جامعه اسماعیلی و به ویژه جوانان، آرزوی جانبازی داشتند. سرانجام، روسای گرد کوه و قهستان تسلیم مغول شدند. ولی در داخل دژها (از جمله گرد کوه و تون و طبس مسینان) وضع به گونه دیگر بود. ساکنان دژ قهرمانانه دفاع کردند. مقاومت گرد کوه را بیماری وبا در هم شکست و بقیه افراد پس از آخرین نبرد، تا پای جان مقاومت کردند. سرانجام، شکست خوردند و دژ متصرف و با خاک یکسان گردید. همچنین، بقیه ساکنان آن قتل عام یا تبعید شدند. تلاش اسماعیلیان نیز بعد از آرامش حملات مغول برای تسلط دوباره بر الموت و قهستان بی نتیجه ماند و حکومت خداوند محمد نو دولت، سرانجام نیافت.

منابع و مأخذ:

تاریخ ایران بعد از اسلام: عباس اقبال آشتیانی. تاریخ ایران بعد از اسلام: فریدون اسلام نیا. طبقات ناصری: قاضی منهاج سراج. اسماعیلیه در روند تاریخ اثر و مقاله ها و نوشته های محقق در تارنشریه های «اصالت»، مشعل، میهن. .. و نشریه کانون فرهنگی ناصر خسرو بلخی کابل دهه شصت از محقق.

۲۷ اگست ۲۰۱۰

www.esalat.org